

سه شنبه ۱۳۷۷/۲/۲۹

با عجله و نفس زنان، خود را به ایستگاه راه آهن می رسانم. قسمت وسیعی از سالن بارنگ سبز نظامیان ارتش جمهوری اسلامی ایران پوشیده است که در سجده و غرق در عبودیت و بندگی هستند. در رکوع رکعت بعد، به آنان می پیوندم. پس از نماز چهره های آشنای تیمسار هاشمی، سرهنگ خلیلی، سرهنگ عباس زاده، سرهنگ زین العابدینی، سرهنگ دربندی، تیمسار بازتشنه سروری و سرهنگ رضه ای و... را می بینم. تیمسار بختری که از اعضای ثابت هیئت معارف جنگ است، به تعدادی از پیشکوتان ارتش می گوید: «تمام لطف این کار در این است که بیایم و همدیگر را ببینیم. اعضای هیئت معارف جنگ و تعدادی از فرماندهان قدیم و جدید ارتش در کوفه های سالن شماره ۶ و دانشجویان دانشگاه امام علی (ع) در سایر سالن ها اسکان می یابند.

در ساعت ۲ بعدازظهر، قطار به سمت خوزستان حرکت می کند. صدای سرهنگ دربندی از بلندگوی قطار به گوش می رسد که می گوید: «سلام! بر همه عزیزان دانشجو، سلام! بر همه فرماندهان بزرگوار و سلام! بر کارکنان پر تلاش قطار مسافربری رجا و سلام بر همراهانی که ما را در این سفر یاری می کنند. از همه عزیزانی که صدای مرا می شنوند خواهش می کنم کوفه های بغل دستی را چک کنند که آیا صدا به آنها می رسد یا نه». او، سپس برنامه های مورد نظر هیئت را اعلام می کند.

پس از گذر از ایستگاه شهر قم، پرسشنامه هایی بین دانشجویان توزیع می شود که باید ظرف نیم ساعت به آن جواب دهند. تیمسار صیاد مدت پاسخگویی به سئوالات را افزایش می دهد. برگزاری مراسم دعای توسل در قطار، حال و هوای دیگری دارد و هر کس در کنجی، این دعا را زمزمه می کند، صیاد شیرازی نیز، تنهای تنها، در گوشه ای از کوفه به دعا و نیایش با خدا و توسل به ائمه اطهار (ع) مشغول شده است. هنگام آذان مغرب، تمامی همراهان یک صدا و

**در سیر تقدیر همه چیز بر عهده ما نیست. در مواقع بحرانی، فرمانده ای می تواند تصمیم صحیح و خوبی بگیرد که در حالت عادی با تفکر و رعایت همه اصول، کارش را کرده باشد. آن وقت در مواقع بحرانی، خداوند متعال دست او را می گیرد.**

بلند «الله اکبر...» می گویند. برای تسریع در کارها خواسته می شود تا در قطار تجدید وضو شود تا هنگام توقف بلافاصله به نماز خانه ایستگاه برویم. در فاصله ای مانده به ایستگاه بعدی، شیرازی در کوفه خود نماز نافله می خواند. با توقف قطار، نمازخانه ایستگاه ازنا، پر از نظامیان نمازگزار می شود. با حرکت مجدد قطار، به کوفه صیاد می روم.

او برای دو دانشجوی از جریان خلع فرماندهی در غرب کشور توسط بنی صدر می گوید: «... به ما گفت بروید. گفتیم تا از شورای عالی دفاع دستور نیاید. من نمی روم... دستور را بردند نزد امام (ره)، امام گفتند برابر مقررات برخورد شود... رنگ زدم به منزل آقای خامنه ای (رهبر معظم انقلاب) در خیابان ایران، آقا گفتند سریع منطقه را ترک کنید و نگران نباشید! یا اینکه به دلیل جراحات وارده، عضا داشتیم، ولی تلاش می کردم. به ستاد نیروی زمینی رفتم، گفتند که از آنجا هم بیرون برویم، دوباره رنگ زدم به آقا (آیت الله خامنه ای)

و گفتم برای من این وضع سنگینی است، آقا گفتند این را هم اجرا کنید. ده ماه بعد بنی صدر فراری شد و بعد شهید رجایی رئیس جمهور شد. در صحنه انقلاب، باید ثابت قدم داشت، اگر قدم با عقیده مرتبط نباشد، رسیدن به هدف ناممکن است».

یکی از دانشجویان در خصوص تصمیم گیری در مواقع بحران سؤال می کند. صیاد می گوید: «فرق بین تصمیم گیری در بحران و غیر بحران، در زمان است. تصمیم گیرنده باید مسیری را طی کند و این، مستلزم آن است که تمرین داشته باشد. مثلاً در عملیات فتح المبین، ریشه تصمیم گیری های ما، همان شناسایی ها، مشورت ها و هماهنگی های میان ارتش و سپاه بود. ما متناسب با صحنه، دشمن را برآورد می کردیم. تصمیم گیری با شناس و استخاره همراه نیست. یک مدیر، فرمانده و رهبر، در موقع تصمیم گیری، باید جاذبه اش در محیط کاری به حدی باشد که اعمال نظر کند و در

موقع بحران، تصمیم مناسب بگیرد. ما در عملیات فتح المبین، از چهار طرف در بحران قرار داشتیم. یک بحران را، امام رفع کردند و فرمودند که عملیات کنید. گفتند که چطور بروید. امام در بحران، خوب تصمیم می گرفتند. از این لحظه به بعد، ما اجرا کردیم. در سیر تقدیر همه چیز بر عهده ما نیست. در مواقع بحرانی، فرمانده ای می تواند تصمیم صحیح و خوبی بگیرد که در حالت عادی با تفکر و رعایت همه اصول، کارش را کرده باشد. آن وقت در مواقع

بحرانی، خداوند متعال دست او را می گیرد. در عملیات بدر، حدود ۲۰ هزار نفر از ما داشتند اسیر می شدند. شب تا صبح تیپ هواپرد را جابه جا کردیم. این تیپ تا صبح پیاده می رفت و من جلو می رفتم. همه در فشار بودند. دادبین فرمانده یگان تکاور بود. او هم به هم ریخته بود. یک چنین تنگناهایی در عملیات بود. گفتم به دستوری که صادر می کنم توجه کنید. تا ساعت ۷ بعدازظهر به شما فرصت می دهم تا بروید قویان را تجدید ساختار کنید. ما چاره ای جز جنگ نداریم. دشمن از پیروزی سر مست است. امشب باید بریزیم بر سر آنها. اینها رفته بودند... همه رفته بودند، عقب نشینی کرده بودند. ساعت ۶/۵ بعدازظهر است. رفته تجدید وضو کنار هور، دیدم یکی از پشت، کمر مرا گرفت. یکی از بچه های بسیجی بود.

آمدم نگاه کنم و دریابم، مرا و صفوی را انداختند داخل قایق. قایق که ۱۵ متر جلورفت، خودم را با آن لباس، کلاه آهنی و بوتین به آب انداختم. دست و پا می زدم و به زور جلو می رفتم. یک چیزی انداختند ما را بالا کشیدند. بلند شدم و از قعر جانم گریستم و با بغض فریاد زدم که شما حق ندارید فرمانده را بی اختیار از صحنه بیرون بیندازید. روحانی شهید میمینی با یخندی به من گفت خوب کاری کردی برگشتی. (احتمالاً سردار صفوی نوار فیلم را دارد). من فرماندهان را جمع کردم. گفتند همه به عقب برگشتند، ولی شما هر چه بگویید ما عمل می کنیم. چاره ای نیست، ما هم باید برگردیم، از آن نهادم بر آمد چون پیروزی صدر صدی را می دیدم که داشت از دست می رفت.

بعد از عقب نشینی، حضرت امام یک پیام تاریخی دادند: «به فرماندهان ارتش و سپاه بگویند، چون گزارش داده اند بعضی ناراحت هستند می خواستم بگویم که هیچ نگران نباشید. از ائمه که بالاتر نیستید. آنها هم در ظاهر، در بعضی مواقع موفق نبودند. محکم باشید و از هم اکنون به فکر عملیات بعد باشید». وقتی اوضاع تغییر کرد و گردن ها افراشته شد، به ذهنم طرحی آمد و گفتم ریشه نقص را یافتم. فهمیدم که ما در نیروی زمینی، در خط شکستن ضعیفیم و باید گروهان های شهادت طلب تشکیل دهیم. مطلب را گفتم و بعد خواستم که چراغ را خاموش کند تا آنهایی که برای گروهان ها داوطلب هستند، تنها بمانند و آنهایی که نمی توانند، به راحتی بیرون بروند؛ اما وقتی چراغ را روشن کردیم، هیچ کس بیرون نرفته بود! همه حاضر بودند در این گروهان باشند. دستور صادر را کردیم و سه روز فرصت دادیم که بیایم از آنها بازدید کنیم. بعد از این مهلت رقتیم و دیدیم یگان محکم و مجهز است. برای فرمانده

مسلمان، حالت مواقع بحرانی با مواقع عادی یکی است. مؤمن وقتی شدت می بیند، قوی تر و ایمانش بیشتر می شود. هنگامی که صیاد، این مطلب را بیان می کرد، سروان ۲ سیدجمال غلامی اظهار داشت: «این قضیه را حاج علی مهدی پور، از برادران سپاه، برایم تعریف کرد و گفت: «این فرماندهان، کارش خیلی درست است. ما او را به زور سوار قایق کردیم، خودش را انداخت در آب. گفتیم ما با تو کار داریم! نیاز داریم! حیفی! نیروها همه عقب نشینی کرده اند. فرماندهان

## روایت حماسه ولایت...

با صیاد لحظه های ناب در میعادگاه فتح المبین  
محسن کاظمی





مادر دل شماست. دانشجویان در داخل قطار چند ساعتی آموزش دیدند... شروع سف مان بایک نماز بسیار معنوی در سالن ایستگاه تهران انجام گرفت. امروز تا ظهر، صحنه عملیات فتح المبین را بررسی می‌کنیم. چهار قراگاه است. قراگاه نصر با مسئولیت تیمسار حسنی سعدی، قراگاه فتح در منطقه تنگ رقایبه به مسئولیت تیمسار عبادت و قراگاه فجر در منطقه شوش به مسئولیت تیمسار ازگمی فرمانده [وقت] لشکر ۷۷ خراسان، قراگاه قدس در منطقه عین خوش که تیمسار ام‌الله شهپازی آن زمان فرمانده عملیات بود و با این که معلول است به پرستاری همسرش آلان به منطقه آمده و نقل و انتقال او را با هلیکوپتر انجام می‌دهیم. امروز قراگاه نصر و در بعد از ظهر قراگاه قدس، فردا قراگاه فتح و صبح روز سوم، به قراگاه فجر که در شوش است و بعد به طرف فکه می‌رویم که در تعاقب دشمن است و آن را بررسی می‌کنیم. روز سوم هم یک مانور هوایی ترتیب می‌دهیم. همه نمازهای ظهر و عصر ما به غیر از روزی که در رقایبه هستیم، در اینجا و همه نمازهای مغرب و عشاء در اینجا اقامه می‌شوند. احتمال این هست که امروز نماز مغرب را اول وقت به اینجا نرسیم و لذا نماز را در دشت عباس (نماز) می‌خوانیم. جانباز کمانگری، با آمبولانس از راه می‌رسد. دوستان و فرماندهان قدیم، او را در میان می‌گیرند و می‌سوسند. سنون خودروهای سواری و کامیون به طرف منطقه کوت کلین به راه می‌افتند. گروهان‌های دانشجویی هر یک برای خود کلمن آبی دارند. در کوت کلین، ما جوتور از دانشجویان به بالای تپه می‌رسیم. عکاس‌ها و فیلمبردارها سعی می‌کنند از صحنه زیبا و باشکوه با آمدن دانشجویان در دامنه تپه، تصاویری را تهیه کنند. در روی تپه کوت کلین بقایای سفالی‌ها و آجر پخته‌هایی دیده می‌شود. همراهان می‌گویند اینجا در گذشته قلعه‌ای مربوط به انگلیسی‌ها بوده است. علاوه بر این بقایا، ترکش‌های خمپاره و گلوله نیز در اینجا به وفور یافت می‌شود. پس از مصاحبه‌های آموزشی تشریح چگونگی عملیات فتح المبین در این نقطه توسط فرماندهان، به سمت خودروهای می‌رویم و به اردوگاه باز می‌گردیم و مهیای اقامه نماز ظهر و عصر می‌شویم. بین دو نماز، یکی از پرسنل دانشگاه افسری، قطعه‌ای را می‌خواند: «خیرمقدم بر شما اساتید و دانشجویان که به سرزمین گلگون خوزستان آمده‌اید و عرض سلامی به این سرزمینی که غرق خون کسانانی است که شاعران هیبت من الذله بود، سلام ما به تو ای دشت خونین، به تو ای میعادگاه عاشقان، به تو که فریاد یازهار (اس) در توطنین انداز است. ای پهن دشت غرش شیران فتح المبین، بر تو سلام باد. بر تو که عطر شهید، عطر خانه، عطر برادر در تو جودانه گشته است. ما سرداران جبهه ایثار، جای جای زمین تو را ماندان آشیانه مقدسی که هزاران هزار بار زیارت کرده‌اند، می‌شناسیم. ما دانشجویان دانشگاه امام علی (ع) عطر شهدای را از خاکت، از خاک مقدس استنشام می‌کنیم. ما آمده‌ایم تا از فراز بلندی هدایت حکایت عشق، حکایت خلوص و ایثار را که در زمان نمی‌گذند بشویم و ما عاشورائیان را پیر و جوان آماده‌ایم تحت رهبری مقام ولایت، هر اشغالگری را بر جای خود بنشانیم و فتح المبین را در بیت المقدس پیاده کنیم». دانشجویان پس از قرائت این قطعه یک صد فریاد می‌زنند: «ما همه سرباز توایم خامنهای گوش به فرمان توایم خامنهای»

بعد از اجرای برنامه در محل عملیاتی تپ ۲ لشکر ۲۱ حمزه (ارتفاعات علی گره زرد) و ضبط مصاحبه‌های آموزشی فرماندهان، به طرف ارتفاعات «دال بری» می‌رویم. در بالای ارتفاع، دیدن حلقه شماره ۳ چاه نفت و تلاش متخصصین متعهد ایرانی برای جلب آب است. راه به بلندترین نقطه می‌رسانیم. دانشجویان همه در این نقطه متمرکز می‌شوند. دقیقی بعد صدای هلیکوپتر شنیده می‌شود. تیمسار بازنشسته شهپازی که به دلیل کپولت سن و بیماری به همراه همسرش (پرستار وی)، مسافرین اصلی هلیکوپتر هستند. شهپازی با شوق و علاقه فراوان به میان دانشجویان می‌آید تا مطالب خود را درباره نحوه عمل قراگاه قدس مطرح کند. قبل از او، تیمسار صیاد می‌گوید: «در زمان عملیات، فرماندهی قراگاه قدس به تیمسار شهپازی از نزاجا سپرده شد. چهره‌های سلحشور، مقید،

**نشانه‌های معنوی سفر ما، از بدو ورود مشخص بود. دانشجویان بسیار خوب و شایسته‌ای هستند. یک سال در این مسیر تربیت شده‌اند. در این قضیه به کسی مأموریتی ندادیم و دائماً خودمان کار کردیم، چون خود آقا (حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) در دیدار اخیرشان چند سؤال فرمودند، از جمله اینکه «کلاستان چطور است؟» و این توجه ایشان موجب می‌شود که ما از آنها جدا نشویم.**



(تیمسار) با حالت حسرت گریه کرد که چرا باید این طور شود. خود را به آب انداخت، داد می‌زد، فریاد می‌کشید و می‌گفت: من می‌خواهم بروم! ولم کنید! چه کارم دارد؟ اصلاً من خودم تنها می‌خواهم بمانم و بجنگم! بگذارید بمانم! اصلاً شما چه حقی دارید که فراماندختان را به زور از صحنه دور کنید؟ تیمسار آن موقع با حالت زار، اصرار می‌کرد و آنها هم توجه نمی‌کردند. دوسه بار رویش را بوسیدند، ولی تیمسار اصلاً در حال خودش نبود. باور نمی‌کرد، فکر نمی‌کرد این عملیات این طور بشود و با شکست مواجه شود، چون همه چیز را محاسبه کرده بود و با حالت زاری و گریه شروع می‌کند به صحبت که اسلام در خطر است، کشور در خطر است. بگذارد من بمانم.»

وضعیت ایجاد شده واقعاً وضعیت جالبی است که تیمسار صیاد با طرح سئوالی به بیان خاطرات معنوی پربردار و در حالی که در کوبه چهار یا پنج نفر بیشتر نیستیم، یک نفر به عنوان شاهد مثال پیدا می‌شود و این طور قضیه را توضیح می‌دهد، واقعاً ای اتفاق، درسی است بزرگ.

**چهارشنبه ۱۳۷۷/۲/۲۰**

ساعت ۲/۵ با ممداد با صدای آقای دربندی که از بلندگوهای قطار پخش می‌شود، از خواب بر می‌خیزیم. وقت نماز نزدیک است. در اندیمشک از قطار پیاده می‌شویم. با هماهنگی که از قبل صورت گرفته، در محوطه ایستگاه در سطح وسیعی برای اقامه نماز، موکت گسترانده‌اند. تعدادی از دانشجویان در حالی که آستین بالا زده و پوتین هایشان را از ساق خود کرده‌اند برای تجدید وضو این طرف و آن طرف می‌روند. در گوشه دیگری از محوطه هم انبوهی از کیسه‌ها برای وسایل دانشجویان، قرار دارد. بعد از اقامه نماز از ایستگاه خارج می‌شویم. در میدان نزدیک ایستگاه، تعداد زیادی کامیون، آماده نقل و انتقال دانشجویان هستند. بیشتر همراهان، مسپهر یک ساعتی اندیمشک تا محل اردوگاه را به استراحت می‌پردازند. با نزدیک شدن به محل اردوگاه، چادرهایی را که برپا شده و پرچم‌هایی را که به اهتزاز در آمده‌اند، می‌بینم. در چند



صدمتری اردوگاه، پارچه نوشته‌هایی چون «ارتش، ذوالفقار ولایت است»، «مقدم دانشجویان دانشگاه امام علی (ع) را گرامی می‌داریم»... نصب کرده‌اند. در سینه کش تپ‌های خاکی نیز نوشته شده است: «ارتش عزت دین است». به محل اردوگاه می‌رسیم. چادرها و حسینیه لشکر ۹۲ آماده پذیرایی از دانشجویان است. بدنه و سقف حسینیه با داربست فلزی استوار است و بر بدنه آن گونی چتایی و بر سقفش چادر برزنت کشیده‌اند. چادرها و پرچم‌های برافراشته، انسان را به یاد چادرهای برافراشته صحرای عرفات می‌اندازد. ساک‌ها و کیف‌ها بر روی شانها سنگینی می‌کنند. هر کسی به چادری می‌رود. من نیز، اسم خود، حاج آقا فخرزاده و داوری را روی کاغذی می‌نوسیم و روی چادر می‌چسبانم. صیاد از رفتن به مکان مخصوص فرماندهان پرهیز می‌کند و همچون دانشجویان، در چادری جای می‌گیرد.



عبور از جاده رملی در یک ناهمواری اینبسته از رمل، گیر می کند و از حرکت باز می ماند. دانشجویان به سرعت از کامیون پیاده می شوند و شروع به هل دادن آن می کنند. صیاد نیز به آنها می پیوندد. در همین حال، خودروی سواری تویوتا مربوط به واحد عقیدتی سیاسی نیز در رمل فرو می رود و دقایقی بعد با کمک همراهان از رمل خارج می شود، ولی کامیون همچنان در رمل باقی می ماند. سرانجام این کامیون توسط کامیون شماره ۳ بکسل شده و از رمل خارج می شود. به خاطر اینکه باقی کامیون ها به سرنوشت این کامیون دچار نشوند، صیاد توضیح می دهد که سرعت عبور باید سرعتی متعادل و متوازن باشد، بعد خود در کنار جاده رملی می ایستد و با اشاره دست، کامیون ها را راهنمایی می کند. تلاش صیاد و دیگر دوستان برای عبور کامیون ها در گرمای طاقت فرسای ظهر، صحنه های زیبا و بی بدیل را فراهم آورده است. پس از عبور آخرین ماشین، صیاد در حالی که پوتین هایش در رمل فرو می رود و خارج می شود، به طرف خودروی خود حرکت می کند. بچه ها از این صحنه های زیبا، فیلم برداری و عکاس تصاویری دیدنی تهیه می کنند. در سه راهی فکه سردار رشید از همراهان جدا می شود و به طرف دزفول می رود. در ادامه راه، در کنار ارتفاعی متوقف می شود، صیاد به سرعت بر فراز آن می رود و سپس دانشجویان گرداگرد او حلقه می زنند و تیمسار موقعیت منطقه را برای آنها تشریح می کند: «اینجا منطقه حساس قراقرغ فتح، تنگه رقایبه است. از اینجا که من ایستاده ام، به طرف شمال برغازه و رقایبه است. آن طرف، آخر ارتفاعات میش داغ است. بین آن ارتفاع و این ارتفاع، تنگه رقایبه است. در اینجا عمده عملیات قراقرغ فتح رخ داده است.» پس از صیاد، تیمسار عبادت نیز در باره اوضاع جغرافیایی منطقه توضیح می دهد و از نحوه تدارکات و پشتیبانی آذوقه و مهمات سخن می گوید و می افزاید: «اینجا همه میادین مین بود. ما بر مبنای طرح عملیاتی معبر پیدا کردیم. من یادم می آید تیمسار صیاد آمدند و بازرسی کردند. من اصلاً تشخیص ندادم که چه کسی بسیجی است، چه کسی ارتشی. ما ۷ گروه زرمی درست کرده و آماده حمله بودیم.»

پس از این صحبت ها راه می افیم. در کنار جاده، جالیز و صیفی هندوانه توجهم را جلب می کند. در این فکرم که اینجا زوری محل گذر تانک و نفر بوده است، ولی الان در رویشی دیگر سبز شده و زمین آن برای کشاورزان به ثمر نشسته است. به محل تپ ۳ لشکر ۹۲ می رسیم. قبل از ما، یکی از هلیکوپترها، در آنجا به زمین نشسته است. در محوطه تپ، سایه درختان بید، کمی از گرمای طاقت فرسای ظهر می کاهد. برای آفامه نماز صرف ناها، همراهان قسمت هایی از محوطه را با موکت فرش می کنند. ساعتی را در اینجا می گذرانیم و به راه می افیم. ستون کامیون ها و سواری ها جلوتر از ما حرکت می کنند. صیاد، برای پیگیری قسمتی از برنامه می خواهد از هلیکوپتر استفاده کند، ولی به دلیل نقص فنی، برنامه اش به هم می خورد. به دشت می رسیم و در کنار سوله نیمه ساخته ای متوقف می شویم. باد شدیدی در حال وزیدن است و مانع از شنیدن صحبت های صیاد و دیگر دوستان می شود. به محل قرار اردوگاه باز می گردیم. پس از اقامه نماز مراسم تجلیل از شهدا و فرماندهان

پس از صیاد، تیمسار عبادت نیز در باره اوضاع جغرافیایی منطقه توضیح می دهد و از نحوه تدارکات و پشتیبانی آذوقه و مهمات سخن می گوید و می افزاید: «اینجا همه میادین مین بود. ما بر مبنای طرح عملیاتی معبر پیدا کردیم. من یادم می آید تیمسار صیاد آمدند و بازرسی کردند. من اصلاً تشخیص ندادم که چه کسی بسیجی است، چه کسی ارتشی. ما گروه زرمی درست کرده و آماده حمله بودیم.»

جانشین قراقرغ فتح، یکی از چهار قراقرغی که برای این عملیات تنظیم شده بود، بودم. قراقرغ فتح را در منطقه شمالی مستقر کردیم. ابتداء در حوالی رودخانه کرخه، قراقرغ موقت ایجاد کردیم. من از اردیبهشت سال ۶۰، عملیاتی که در تپه های الله اکبر بود، با شهید نیکی آشنا شدم و در طریق القدس با او قراقرغ مشترک داشتیم. عملیات فتح المبین سومین همکاری ما بود. همکاری بعد هم در عملیات بیت المقدس بود. فرمانده قراقرغ فتح از سپاه سردار صفوی بودند. سمت چپ، ارتفاعات میش داغ است به طول ۲۰ کیلومتر. آن (با اشاره دست) قله صعد است که تنگه دلیجان در آن قرار دارد. انتهای ارتفاعات میش داغ به تنگه رقایبه و برغازه منتهی می شود. مثلی که از ارتفاعات دال پری تا جسر نادری را می پوشاند، ارتفاعات میش داغ است و فاعده آن منطبق با خط مرزی است که در اختیار دشمن بود. در تپ ۱ زهری گردانی را به تپ ۲۵ کرپلا دادیم. ما این ادغام ها را فتح می نامیدیم: فتح ۱، فتح ۲، فتح ۳. در ارزیابی ها به این نتیجه رسیدیم که حمله کردن به تنگه رقایبه از مقابل مشکل است و دشمن کمی جلوتر، تحرک دارد. آنها در تاریخ ۶۰/۱۲/۲۸ در این ضلع مثلث از مواضع خود بیرون آمدند و حمله کردند تا سازمان رزم ما را هم بریزند، ولی مقاومت رزمندگان موجب شد به اهدافشان نرسند.»

صیاد پس از صحبت رشید، از دانشجویان می خواهد بدون فوت وقت سوار کامیون ها شوند و حرکت کنند. جاده ای که در آن ادامه مسیر می دهیم، به خاطر بارندگی روزهای گذشته پر نشیب و فراز شده است. در ارتفاعات میش داغ به تنگ دلیجان می رسیم و به بالای ارتفاعی می رویم. صیاد از تیمسار عبادت برای بیان مطالب، دعوت می کند. او در سخنانش به سازمان رزم و فلسفه انتخاب این نقطه برای استقرار قراقرغ، اشاره می کند. بعد از استراحتی کوتاه، ستون کامیون ها و سواری ها حرکت می کنند. اما کامیون شماره ۲

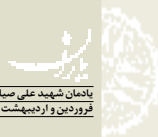
متدین و بعد از نشیب و فرازهای بسیار، در عملیات فتح المبین مسئولیت فرماندهی قراقرغ قدس را به ایشان دادیم و از سپاه به سردار محمدعلی جعفری» و اما تیمسار شهبازی با معلولیتی که دارند می توانستند این دعوت ما حضور در جمع دانشجویان را رد کنند، ولی طوری برخورد کردند که ما برای ادامه کار مشتاق شدیم. حال از زبان ایشان، سازمان و مأموریت قراقرغ قدس را می شنویم و بعد از او تیمسار بیرانوند فرمانده لشکر ۵۸ خرم آباد توضیح می دهند. تیمسار شهبازی با صدای لرزان می گوید: «من امرالله در بیمارستان دکتر چمران احضار کردند و گفتند باید قراقرغی را تشکیل دهیم. اسامی افسران را مشخص کردیم و شناسایی ها انجام شدند. ارتفاعات تپه مناسب بودند. در آنجا از قراقرغ کرپلا ابلاغ شد که هدف استقرار، عین خوش باشد و تأمین معبر ابوغریب برای این منظور آمدم هدف های استنتاجی را هم تعیین کردیم». کپولت و بیماری جسمانی او و حضورش در این وضعیت در میان دانشجویان، به آنها روحیه می دهد تا با انگیزه بیشتری خدمت کنند. در بخش پایانی برنامه، سروان علیچانی هاشمی مداحی می کند: «السلام ای جان نثاران، السلام ای لاله های پرپر گلزار ایران، ای شهیدان راه دین، ای شما یاران رهبر، در میان جمع یاران، بی پشیمانی عزیزان، داغ جانشین شما می زند آتش به دل ها». پس از اقامه نماز و صرف شام در محل حسینییه اردوگاه، صیاد شیرازی جلسه ای با پرسنل هوانیروز در باره مانور آنها برگزار می کند. در این جلسه سرهنگ خلیلی و تیمسار آسوار طرح مانور را ارائه می کنند و صیاد پس از رؤیت طرح مکتوب، آن را اصلاح می کند و کار را در سه بخش وضعیت منطقه عملیاتی، مأموریت و اجرا تقسیم بندی می کند و وظیفه توجه مقدماتی قبل از مانور را به آسوار می سپارد و از او می خواهد که قبل از مانور، منطقه شناسایی شود تا مشکلی پیش نیاید.

پنجشنبه ۱۳۷۷/۲/۲۱

در خنکای صبح، همراهان به ویژه دانشجویان برای در امان ماندن از تشنگی در طی برنامه های روز، به دنبال پر کردن کلمن ها از آب یخ هستند. در میانه راه، سردار رشید از فرماندهان سپاه، به سایر همراهان می پیوندد. به منطقه چپلات می رسیم. در ابتدا سوره «النصر» را دسته جمعی می خوانیم. آنگاه صیاد می گوید: «امروز آموزش عملیات فتح المبین را در قراقرغ فتح ارائه می دهیم. از پل عبدالخان عبور کردیم. اینجا منطقه چپلات است که روستای چپلات در آن است و می بینید که مسیر به طرف تنگ زلیجان می رود؛ سپس از اینکه سردار رشید، دعوت هیئت معارف را قبول کرده و به اینجا آمده، تشکر می کند و می گوید: «سردار رشید خود اهل دزفول و در اوایل انقلاب، فرمانده سپاه دزفول بود. با شروع جنگ تحمیلی که هنوز هماهنگی لازم بین ارتش و سپاه به وجود نیامده بود، ایشان جانشین عملیاتی در اهواز بودند. ایشان در فتح المبین چند مسئولیت داشتند: ۱. مسئولیت جانشین قراقرغ فتح ۲. مسئولیت سپاه در قراقرغ کرپلا... که با سایر سرداران هم رزم، شهیدان بقایی و سر تنبیس نیکی در طول جنگ بود و امروز ما را در دو مرحله به فیض می رسانند:

۱. در اینجا، سازمان رزم و نحوه ورود و عمل قراقرغ فتح را می گویند. ۲. در برنامه بعد از ظهر این عملیات را از دید سپاه، در قراقرغ کرپلا سردار رشید شروع به صحبت می کند: «من در عملیات فتح المبین





### خاطره بنده، شهادت دادن بر مصادیق انقلاب اسلامی است. حضرت امام در عملیات فتح المبین و بیت المقدس اظهارات مشخصی داشته‌اند. در خرمشهر فرمودند که خرمشهر را خدا آزاد کرد. ما مصداقش را داریم، سندش را داریم. محور عملیات فتح المبین، نقش ولایت بود و مقام شامخ ولایت، نقش سرنوشت‌سازی داشت.

خداوندی را که توانستید با شکست مفتضحانه، نیروهای کفر را در بارگاه قادر متعال بی‌آبرو و در پیشگاه ملت‌های مسلمان منقور نمایید. من از خداوند تعالی نصرت نهایی شما عزیزان و شکست مخالفان حق را خواستارم. درود بر شما و رحمت خدا بر شهیدان راه حق و شهدای جبهه نبرد حق علیه باطل و سلام بر عبادالله الصالحین

روح‌الله الموسوی الخمینی ۱۳۶۱/۱/۲

پس از پنج‌شنبه سرود جمهوری اسلامی و تصاویری از عملیات فتح المبین، صیاد شروع به صحبت می‌کند:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم، رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق... اللهم کن لولیک الجحیم الحسن... اللهم اجعل انصاره و من اعوانه... من از همه عزیزان اجازه می‌خواهم صدقانه‌تر جلسه را برگزار کنیم. هم‌زمان عزیزم از ۵ قرارگاه می‌آیند و ۵ خاطره به نیت ۵ تن آل‌عبا می‌گویند. دیشب که اینجا آمدیم، عزیزان دست اندرکار گفتند که یک وقت دیر بماند، گفتیم آن شاء الله، خدا کمکمان کند. ما دو سال پیش هم این برنامه را در کردستان داشتیم که آنجا هم دو ساعت دیر آمدیم. شما ما را به بزرگواری تان ببخشید. ترکیب این جلسه اگر یک بار دیگر یاد آوری نشود، متوجه شایستگی آن نمی‌شویم. خانواده شهدا، گلچین شده (از شهدای همین عملیات هستند)، هم‌زمان عزیز و شایسته‌ای از ارش و سپاه دعوت شدند. برنامه امشب صرفاً به جهت تجلیل از مقام خانواده شهداست. صیاد شیرازی در مقدمه خاطره‌ی خود می‌گوید: «خاطره بنده، شهادت دادن بر مصادیق انقلاب اسلامی است. حضرت امام در عملیات فتح المبین و بیت المقدس اظهارات مشخصی داشته‌اند. در خرمشهر فرمودند که خرمشهر را خدا آزاد کرد. ما مصداقش را داریم، سندش را داریم. محور عملیات فتح المبین، نقش ولایت بود و مقام شامخ ولایت، نقش سرنوشت‌سازی داشت.»

به خاطره تصمیم‌گیری برای شروع عملیات و اعزام محسن رضایی با هواپیمایی شکاری (F۵) به تهران و کسب تکلیف از حضرت امام (ره) اشاره می‌کند. پایان این مراسم، از مقام والای خانواده‌های شهدا، و تعدادی از فرماندهان عملیات فتح المبین نیز تجلیل و به رسم یاد بود، هدیه‌ای به آنان تقدیم می‌شود.

جمعه ۱۳۷۷/۳/۱

پس از اقامه نماز صبح، دانشجویان در محوطه اردوگاه ورزش می‌کنند. صبح امروز، به مناطق رادار ابوصلی خات، محل قرارگاه فجر ۲ می‌رویم و فرماندهان، مطالب و نکات آموزشی خود را در خصوص عملیات فتح المبین، برای دانشجویان بیان می‌کنند و از آنها تصویربرداری می‌شود. صیاد نیز در فواصل کار از آنها تشکر می‌کند. برای نماز و صرف ناهار به محل تیب ۲۵ تکاور می‌رویم. در اینجا تعدادی از هم‌راهان از ما جدا می‌شوند و به سمت تیب ۲ دزفول می‌روند تا با هواپیمای تهران باز گردند. ما نیز به همراه دانشجویان به مناطق سایت ۴ و ۵ می‌رویم. تیمسار حسینی سعدی در این منطقه برای دانشجویان سخن می‌گوید: «نیروی هوایی در اینجا یک رادار و سایت پرتاب موشک داشت. سایت ۴ و ۵ که قبل از جنگ بود. لشکر ۱ مکانیزه دشمن در حد فاصل رودخانه، فغانیه و لشکر ۱۰ زری دشمن قرار داشت. کلیه قرارگاه‌های تیب و لشکر در ارتفاعات این تپه‌ها مستقر بودند. بعد از اینکه مرحله اول عملیات تمام شد، قرارگاه فتح، مرحله دوم عملیات

عملیات فتح المبین، به همت بخش فرهنگی حسینی، شروع می‌شود. در مقابل حاضران، نقشه عملیاتی منطقه فتح المبین، نصب شده است. در بندی پیام حضرت امام (ره) را در خصوص عملیات فتح المبین قرائت می‌کند:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ان تصرفوا له بنصرکم و یتیت اقدامکم

اخبار غرور آفرین جبهه‌های نبرد علیه قوای شیطانی را یکی پس از دیگری دریافت نمودم. قلم‌قاصر است که احساسات خویش را برآز کند. به قوای مسلح اسلامی که خدایشان نصرت آخرین را نصیب فرماید، تبریک عرض می‌کنم. مبارک باد بر شما عزیزان افتخار آفرین پیروزی بزرگی که با یاری ملائکه‌الله و نصرت ملکوت اعلیٰ نصیب اسلام و کشور عزیز ایران، کشور بقیه‌الاعظم ارواحنا له الفدا نمودید. رحمت واسعه خداود بر آن مادران و پدرانی که شما شجاعان نبرد در میدان کارزار و مجاهدان با نفس در شب‌های نوزانی را در دامن پاکشان تربیت نمودند. مژده باد به شما جوانان برومند، تحصیل‌رضای پروردگار که از بالاترین سنگ‌های روحانی و جسمانی طاهری و باطنی است. شما پیروزید. مبارک باد بر بقیه‌الله، ارواحنا له الفدا، و وجود چنین زرمندگان ارزشمند و مجاهدین فی سبیل‌اللهی که آبروی اسلام را حفظ و ملت ایران را رو سپید و مجاهدان راه خدا را سرفراز نمودند. ملت بزرگ ایران و فرزندان اسلام به شما مسلح‌شوران افتخار می‌کنند. آفرین بر شما که میهن خود را بر بال ملائکه‌الله نشانید و در میان ملل جهان سرفراز نمودید. مبارک باد بر ملت، چنین جوانان زرمندگانی و بر شما، چنین ملت قدردانی که به مجرد فتح و پیروزی توسط زرمندگان، به دعا و شادی برخاستید. اینجانب از دور، دست و بازوی قدرتمند شما را که



دست خداوند بالای آن است، می‌بوسم و بر این بوسه افتخار می‌کنم. شما دین خود را به اسلام عزیز و میهن شریف ادا کردید و طمع ابرقدرت‌ها و مزدوران آنان را از کشور خود بریدید و سخاوتمندان در راه شرف و عزت اسلام جهاد کردید. «البتی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً». درود بر فرماندهان بزرگوار زرمندگان و بر همه مجاهدان راه عظمت کشور و اسلام و نفرت و لعنت بر منافقان و منحرفانی که می‌خواستند یکی از انبیا راهی مهمات چنین مجاهدانی را به آتش بکشند و غضب و سخط خداوند بر آن خداناشناسانی که با کمک به صدام علفی می‌خواستند او را نجات دهند و شکر بی پایان

را اجرا کرد و هم‌زمان قرارگاه نصر، برای کمک به قرارگاه قدس، مرحله دوم را انجام داد.»

پس از گذر از سه راهی فکه در دشت عباس، به محل مانور می‌رسیم. این مانور در دو مرحله اجرا می‌شود. در مرحله اول، دو فروند هواپیمای F۵، مناطق از پیش تعیین شده را که در نقطه دید دانشجویان قرار دارد، با راکت و مسلسل مورد هدف قرار می‌دهند. راکت‌ها و گلوله‌ها مشقی هستند. در مرحله دوم، پس از یک آموزش کوتاه، در دو سری و در هر سری ۲۰ نفر از دانشجویان هلی‌برن می‌شوند و بعد ۲ هلی‌کوپتر کبری، منطقه تعیین شده را مورد هدف راکت قرار می‌دهند. این برنامه و مانور برای دانشجویان، بسیار جالب و دارای نکات آموزشی زیادی است و آنها با تیزهوشی، نکات لازم را یادداشت می‌کنند. شاید این برنامه، یکی از فرصت‌هایی است که در طول مدت خدمتشان، کمتر نصیبشان می‌شود. اجرای این مانور زیبا، خستگی ناشی از تراکم برنامه‌ها را در دانشجویان از بین می‌برد. در پایان مانور، یکی از خلبانان هلیکوپترها با بی‌سیم پیامی را برای صیاد می‌فرستد:

«بسم‌رب‌الشهداء و الصدیقین، با سلام و درود به روان پاک مطهر حضرت امام (ره) و سلام و درود به مقام معظم رهبری فرمانده کل قوا و سلام و درود به شهدای جنگ تحمیلی، خصوصاً شهدای فتح المبین. فرمانده معظم، تیمسار صیاد شیرازی ستاره افتخار آفرین ۸ سال دفاع مقدس! اینجانب سروان خلیان علی‌رضا رشوه‌ای از طرف تیمسار آسوار و خلیبان و برستل جان بر کف هوانیروز، امیدوارم توانسته باشیم گوشه‌ای از توان زرمی خود را حضور شما و فرماندهان و دانشجویان دانشگاه افسری امام علی (ع) ارائه داده باشیم. استدعایم کنیم آمانگی جان بر کفان هوانیروز را به محضر مقام معظم رهبری برسانید، و السلام.»

تیمسار صیاد شیرازی نیز پاسخ می‌گوید:

«لا حول ولا قوة الا بالله العلی‌العظیم. یازها را (س)! از همه هم‌زمان عزیز هوانیروز که از فرد فرد شما، چون شهید شیرودی و دیگر عزیزانی که سرفراز بودید، چه در جنگ باضد انقلاب و چه در جنگ تحمیلی، خاطرات فراموش‌نشده دارم. تشکر می‌کنم. عملیات شما برای ما و دانشجویان، خیلی خوب و پرازنده بود. خداوند یار و یاورتان باشد. من به نمایندگی خود تیمسار سید حسام‌هاشمی ابلاغ کردم تا از نزدیک (حضور شما) برسد و قدردانی کند. او پس از ارسال این پیام، بالای کاپوت تویوتا رفت و برنامه‌ای چند روز را مرور کرد: حرکت از تهران به اندیشک، توزیع سئوالات در بین دانشجویان، استقرار در اردوگاه، بررسی عملیات فتح المبین در چهار مرحله (مرحله اول قرارگاه نصر قدس، مرحله دوم قرارگاه نصر، مرحله سوم قرارگاه نصر و فتح، مرحله چهارم قرارگاه فجر)، چند مرحله آموزشی به تبعیت از برنامه عملیات فتح المبین و... پس از این مرحله، به طرف اردوگاه حرکت می‌کنیم. ساعت ۸ بعد از ظهر، به اردوگاه می‌رسیم. هنوز هواروش است که باید شام بخوریم. پس از اقامه نماز جماعت مغرب و عشا، به طرف اندیشک حرکت می‌کنیم. ساعت نزدیک ۱۱ شب، قطار به سمت تهران حرکت می‌کند. در ابتدای مسیر بازگشت، تیمسار سید حسام‌الدین هاشمی، مدیر اجرایی هیئت معارف، نظرم را درباره این اردو می‌پرسد. می‌گویم از نظر آموزشی خوب و فشرده برای دانشجویان دارای نکات بااهمیتی بود. می‌گوید: «این دانشجویان، بیشتر به انتخاب رسته‌های علمی مانند کامپیوتر رغبت دارند و این برنامه‌ها موجب می‌شود که جایگاه رسته‌های زرمی و پیاده مشخص شود. دانشجویان وقتی صیاد، حسینی سعدی، یعقوب علیاری و... را می‌بینند، انگیزه انتخاب این رسته‌ها را پیدا می‌کنند.» مسیر بازگشت مانند مسیر رفت، پر از برنامه‌هایی است که صیاد تقدیر از فرماندهان، اقامه نماز و مناجات شبانه و زمزمه‌های عارفانه در کوچه‌های قطار، گفتگوهای دو نفره و چند نفره و زیارت عاشورا که در مقدمه آن سروان علیجان هاشمی می‌خواند: اگر به ظاهر تو را نمی‌بینم / ولی تو را ز دل و جان جدا نمی‌بینم / از بس که شیفته‌ان جمال زیبایم / بر هر چه می‌نگرم جز تو را نمی‌بینم / از بس که برده عصیان گرفته چشمم را / تو در کنار منی و من تو را نمی‌بینم.»

با کوله‌باری از تجربه، درس‌ها و آموزش‌های اخلاقی، کرداری و رفتار اسلامی و یافتن دوستانی جدید، به تهران می‌رسیم. رسیدنی که دیگر برای من چنین توفیق الهی حاصل نشد. ■